امام حسین(ع):
کسی که دوست دارد اجلش به تأخیر افتد و روزی‌اش افزایش یابد، صله رحم به جا آورد.

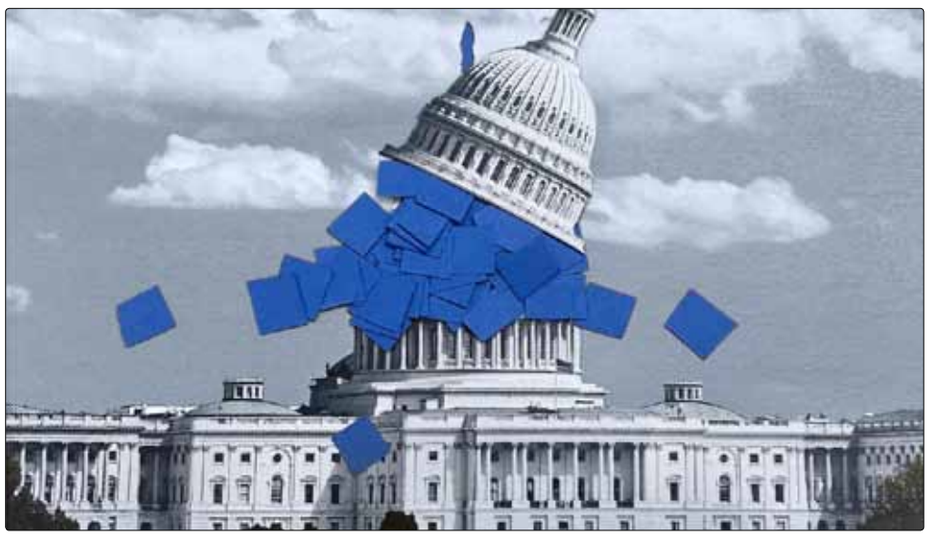
روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسؤول: محمد آخوندی
مدیرعامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پیامرسان: vatanemrooz@ پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: ایران کهن

وطن امروز

بازخوانی نقش تنگه هرمز در باخت سنگین ترامپ و جمهوری‌خواهان در انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره

تسویه‌حساب با ترامپ



گروه اقتصادی: در انتخابات ۱۲ آبان، رأی‌دهندگان آمریکایی درباره یکی از مهم‌ترین داوری‌های‌شان درباره جنگی که هزاران کیلومتر دورتر از خانه‌شان جریان داشت، پای صندوق‌های رأی رفتند. نتیجه، شکستی سنگین برای جمهوری‌خواهان و پیروزی دموکرات‌ها در هر دو مجلس نمایندگان و سنا بود. این بار سرنوشت قدرت در واشنگتن از دل پمپ‌بنزین‌های آمریکا و آبراه باریکی در جنوب ایران رقم خورد؛ آبراهی که نام آن برای بسیاری از آمریکایی‌ها تا چند ماه پیش، مفهومی دور از زندگی روزمره بود.

فردای انتخابات، دونالد ترامپ در گفت‌وگو با فاکس‌نیوز پذیرفت پرونده ایران در شکست حزبش نقش داشته است. او کوشید میان اصل جنگ و پیامد اقتصادی آن فاصله بگذارد و گفت به گمانش مساله اصلی خود جنگ نبود، بلکه قیمت بنزین بود. رئیس‌جمهور آمریکا مدعی شد مردم با اقدام او درباره ایران موافق بودند اما حاضر نشدند پیامد کوتاه‌مدت پرداخت پول بیشتر برای سوخت را بپذیرند. این سخنان، فارغ از آنکه توصیف ترامپ از نظر مردم دقیق باشد یا خیر، اعترافی مهم به یک واقعیت است: هزینه تصمیم نظامی به شکل پیش‌بینی نشده‌ای از میدان نبرد عبور کرد و به صندوق رأی رسید.

برای فهم این جابه‌جایی باید مسیر اثرگذاری جنگ علیه ایران را دنبال کرد؛ از تنگه هرمز تا نفتکش و پالایشگاه، از قیمت گازوئیل تا کرایه حمل بار و سرانجام تا دخل‌وخرج خانواده آمریکایی. مدیریت تنگه هرمز با ابتکار ایرانی، فشار معیشتی در آمریکا را تشدید کرد و همان وعده‌ای را هدف گرفت که ترامپ با تکیه بر آن به قدرت برگشته بود: ارزان‌تر کردن زندگی.

■ **آغاز سقوط ترامپ از تابلوی پمپ بنزین**

بنزین در آمریکا یک کالای معمولی مانند دیگر کالاها نیست. هر تغییر قیمت، روی تابلوی جایگاه سوخت به چشم می‌آید و به‌سرعت در ذهن شهروند با توان خرید او پیوند می‌خورد. سیاستمدار آمریکایی می‌تواند درباره شاخص‌های کلان اقتصادی سخن بگوید اما رأی‌دهنده هر هفته عددی را می‌بیند که کنار پمپ بنزین تغییر کرده است.

بر پایه داده‌های انجمن خودروی آمریکا، تا ۱۲ آبان میانگین قیمت هر گالن بنزین معمولی نزدیک ۴ دلار و ۱۵ سنت بود. در روز مشابه سال گذشته این رقم حدود ۳ دلار و ۴ سنت ثبت شده بود؛ یعنی بنزین در مقایسه سالانه بیش از ۳۶ درصد گران‌تر شده است. برای اقتصادی با تورم ۲ درصدی و خانواده‌ای که در ماه ۶۰ گالن بنزین می‌خرد، اختلافی نزدیک ۶۷ دلار در ماه ایجاد می‌شود. این رقم یک محاسبه نمونه است و مصرف همه خانوارها را نشان نمی‌دهد ولی روشن می‌کند چرا افزایش بیش از یک دلار در هر گالن، در مقیاس یک سال، به فشاری محسوس تبدیل می‌شود.

مشکل ترامپ این بود که وعده اقتصادی‌اش با واقعیت جایگاه‌های سوخت در تضاد قرار گرفت. او در کارزار بازگشت به کاخ سفید، پایین آوردن قیمت‌ها و پایان دادن به جنگ‌های پرهزینه خارجی را بخش مهمی از تصویر سیاسی خود ساخته بود. اکنون دولت او درگیر جنگی طولانی با ایران است و از مردم می‌خواست گرانی سوخت را هزینه‌ای موقت و قابل قبول بدانند. برای شهروندی که افزایش دستمزدش عقب‌تر از مخارج زندگی حرکت می‌کند، «موقت بودن» گرانی تا زمانی که پایان روشنی ندارد، تسلی‌بخش نیست.

■ **گازوئیل، موتور محرک تورم پنهان**

اگر بنزین چهره آشکار بحران بود، گازوئیل بخش کمتر دیده شده آن را نمایندگی می‌کرد. مردم قیمت بنزین را مستقیم می‌پردازند اما هزینه گازوئیل را در کرایه کامیون، حمل محصولات کشاورزی، ساخت‌وساز و توزیع کالا می‌بینند. افزایش این هزینه گاهی با تأخیر روی برچسب قیمت فروشگاه ظاهر می‌شود و گاهی بنگاه اقتصادی بخشی از آن را از سود خود می‌کاهد. در هر دو حالت فشاری واقعی بر اقتصاد وارد شده است.

اطلاعات انجمن خودروی آمریکا نشان می‌دهد قیمت متوسط هر گالن گازوئیل در روز انتخابات به حدود ۶ دلار و ۲۹ سنت رسیده بود، در حالی که یک سال پیش حدود ۳ دلار و ۶۸ سنت بود. این افزایش بیش از ۷۰ درصدی از جهش بنزین هم سنگین‌تر است. گزارش ماه گذشته آژانس بین‌المللی انرژی نیز نشان داد صادرات جهانی گازوئیل در تابستان نسبت به سال پیش کاهش یافته و عرضه فرآورده‌های پالایشی خاورمیانه به سطح عادی بازنگشته است. در نتیجه حتی افزایش نسبی عبور نفت خام از تنگه هرمز، برای بازگشت آرامش به بازار سوخت کافی نبود.

این تفاوت اهمیت زیادی دارد. نفت خام ماده اولیه است اما اقتصاد روزمره با فرآورده‌هایی چون گازوئیل، بنزین و سوخت هواپیما می‌چرخد. ممکن است نفتکش بیشتری به مقصد برسد ولی پالایشگاهی آسیب دیده یا مسیر انتقال گازوئیل همچنان محدود باشد. به همین دلیل بحران انرژی در ماه‌های اخیر با کاهش و افزایش صرفِ حجم نفت صادراتی توضیح داده نمی‌شد. در واقع گلوگاه از دریا به پالایشگاه و سپس به شبکه توزیع منتقل شد.

■ **توفان هرمز در زمین‌های کشاورزی آمریکا**

فاصله تنگه هرمز تا زمین‌های کشاورزی آمریکا بسیار است ولی صورت‌حساب کشاورز می‌تواند این فاصله را از میان بردارد. تراکتور و ماشین برداشت به گازوئیل نیاز دارند و بسیاری از کودهای شیمیایی نیز به بازار جهانی گاز و انرژی وابسته‌اند. دانشگاه آرکانزاس در مطالعه‌ای که اوایل ماه گذشته منتشر کرد، برآورد کرد اختلال حمل سوخت و کود در تنگه هرمز و دریای سرخ، بیش از ۳۴۳ میلیون دلار هزینه اضافی به کشاورزان این ایالت تحمیل می‌کند. در همان بررسی، قیمت گازوئیل مصرفی مزارع در فصل برداشت تا ۹۲ درصد بالاتر از رقمی بود که هنگام تنظیم بودجه کشت پیش‌بینی شده بود.

این هزینه لزوما همان روز به قیمت نان و گوشت تبدیل نمی‌شود. کشاورز ممکن است محصول خود را پیش‌فروش کرده باشد، فروشگاه بخشی از افزایش هزینه را تحمل کند یا قراردادهای حمل‌ونقل برای مدتی قیمت را ثابت نگه دارند. از همین رو باید میان «افزایش هزینه تولید غذا» و «افزایش مشاهده‌شده قیمت مواد غذایی» تفاوت گذاشت. داده‌های اداره آمار کار آمریکا نشان می‌دهد شهریور، شاخص قیمت مواد غذایی نسبت به سال پیش ۲٫۵ درصد و خوراکی‌های خریداری‌شده برای مصرف در خانه ۱٫۸ درصد بالا رفته بود.

این ارقام را باید با نرخ تورم آمریکا سنجید. خانواده‌ها مجموع مخارج خود را می‌سنجند. اگر پر کردن باک خودرو و پرداخت کرایه رفت‌وآمد گران‌تر شود، حتی افزایش ملایم قیمت خوراک نیز در بودجه باقیمانده سنگین‌تر احساس می‌شود. از سوی دیگر، هزینه بالاتر کود، حمل محصول و نگهداری مواد فاسدشدنی ممکن است در فصل‌های بعد به مصرف‌کننده منتقل شود. به بیان ساده، بخشی از فشار تنگه هرمز فورا دیده شد و بخشی در مسیر تولید تا فروشگاه باقی ماند.

■ **شورش معیشتی پای صندوق‌های رأی**

این زنجیره در آمار رسمی تورم نیز نمایان شد. اداره آمار کار آمریکا اعلام کرد شاخص قیمت مصرف‌کننده در پایان شهریور نسبت به ماه قبل ۰٫۶ درصد و در مقایسه با سال پیش ۳٫۷ درصد افزایش یافته است. قیمت بنزین در یک ماه ۹٫۱ درصد بالا رفت و به تنهایی بیش از نیمی از افزایش ماهانه شاخص کل را توضیح داد. تورم سالانه بخش انرژی نیز به ۲۰٫۴ درصد رسید. بنابراین پیوند جنگ و تورم از جمله مسائلی بود که نشانه آن در ارقام رسمی دولت آمریکا ثبت شده بود و افزایش قیمت‌ها ناشی از انسداد تنگه هرمز چنین نقشی داشت؛ نشانه‌ای روزانه و قابل‌لمس از فاصله میان وعده کاخ سفید و تجربه زندگی مردم.

نظرسنجی‌های پیش از انتخابات این نارضایتی را نشان داده بود. در پیمایش اوایل شهریور رویترز و ایپسوس، ۴۷ درصد رأی‌دهندگان ثبت‌نام‌کرده هزینه زندگی را مهم‌ترین عامل در تصمیم انتخاباتی خود می‌دانستند و ۷۱ درصد آمریکایی‌ها از عملکرد ترامپ در این زمینه ناراضی بودند. در نظرسنجی‌های خروج از صندوق نیز اقتصاد برای ۳۹ درصد رأی‌دهندگان مهم‌ترین مساله بود.

پیمایش روز انتخابات شبکه ان‌بی‌سی نشان داد ۸۷ درصد شرکت‌کنندگان درباره قیمت بنزین و گازوئیل و ۸۸ درصد درباره هزینه مواد غذایی نگران بودند. ۴۴ درصد گفتند وضع مالی‌شان نسبت به ۲ سال پیش بدتر شده و فقط ۱۸ درصد بهبود را گزارش کردند. نزدیک به دوسوم رأی‌دهندگان سیاست‌های ترامپ را عامل بدتر شدن اقتصاد می‌دانستند. این اعداد مهم‌تر از آن است که صرفا به عنوان نشانه نارضایتی از یک رئیس‌جمهور خوانده شود؛ نشان می‌دهد دشواری معیشت به معیاری برای قضاوت درباره کارآمدی دولت تبدیل شده بود.

در مساله جنگ نیز نشانه‌های نارضایتی روشن بود. طبق نظرسنجی خروج از صندوق سی‌بی‌اس، بیشتر رأی‌دهندگان، حمله نظامی آمریکا به ایران را تصمیمی نادرست می‌دانستند و این مخالفت حتی بخشی از جمهوری‌خواهان را دربرمی‌گرفت. ایپسوس در میانه ماه گذشته گزارش کرده بود ۵۴ درصد پاسخ‌دهندگان جنگ را بی‌ارزش نسبت به هزینه‌هایش می‌دانند. چنین داده‌هایی با ادعای ترامپ مبنی بر موافقت مردم با اصل جنگ سازگار نیست.

■ **صدای پای شکست در اردوگاه فیل‌ها**

۲ اعتراف سیاسی، تصویر نتایج را کامل می‌کند؛ نخست خود ترامپ. او پس از پیروزی دموکرات‌ها پذیرفت ایران بخشی از علت شکست جمهوری‌خواهان بوده و در گفت‌وگو با فاکس‌نیوز بر قیمت بنزین انگشت گذاشت. این کوشش برای جدا کردن جنگ از هزینه سوخت، در عمل پیوند آن دو را برجسته‌تر کرد. اگر ادامه عملیات نظامی با افزایش بهای انرژی همراه باشد، رأی‌دهنده آثار جنگ را در حساب خانوار خود می‌بیند. حتی وقتی درباره جزئیات عملیات نظامی اطلاعات چندانی ندارد.

دومین اعتراف از درون حزب جمهوری‌خواه و پیش از بسته شدن صندوق‌ها بیان شد. ران دی‌سانتیس، فرماندار جمهوری‌خواه فلوریدا، جنگ ایران را باری بسیار سنگین بر دوش نامزدهای حزب توصیف کرد. او در گفت‌وگو با «استیون اِی اسمیت» گفت: ترامپ وعده داده بود وارد جنگ تازه‌ای در خاورمیانه نشود اما درگیری ادامه یافت و شماری از رأی‌دهندگان خود حزب از او فاصله گرفتند. دی‌سانتیس آشکارا گفت بنزین به سبب این جنگ گران‌تر شده است و این گرانی به مردم کارگر فشار می‌آورد. هشدار او به هم‌حزبی‌هایش روشن بود: انکار این رابطه، اعتماد رأی‌دهندگان را از بین می‌برد.

در انتخابات کنگره آمریکا، آثار این شکاف از ایالت‌های رقابتی تا پایگاه‌های سنتی جمهوری‌خواهان دیده شد. دموکرات‌ها علاوه بر تصاحب مجلس نمایندگان، کنترل سنا را نیز به دست آوردند و در ایالت‌هایی مانند تگزاس، آیووا، کانزاس و کارولینای جنوبی به پیروزی‌های چشمگیر رسیدند. خبرگزاری آسوشیتدپرس از ریزش حمایت جوانان و بخشی از رأی‌دهندگان لاتین‌تبار از جمهوری‌خواهان گزارش داد. شواهد نشان می‌دهد ابتکارات ایرانی و فشار بر اقتصاد آمریکا به واسطه مدیریت مهم‌ترین آبراه امنیت انرژی، ائتلاف انتخاباتی ترامپ را فرسوده کرد.

■ **تله اقتصادی برای کاخ سفید**

نتیجه انتخابات تناقضی اساسی در تصور دولت آمریکا از جنگ را آشکار کرد. واشنگتن بر توان نظامی و امکان وارد کردن خسارت به مردم ایران و توانایی‌های‌اش تکیه داشت اما هر حمله و هر روز تداوم ناامنی هزینه اقتصادی جنگ را در داخل آمریکا افزایش داد. در یک منازعه طولانی، قدرت نظامی به خودی خود تضمین‌کننده پیروزی سیاسی نیست؛ دولتی ممکن است از بالاترین میزان تکنولوژی برخوردار باشد اما در اقتصاد و افکار عمومی زمان به سود آن حرکت نکند.

همین‌جا معنای ابتکار ایرانی تنگه هرمز روشن‌تر می‌شود. ایران توانست نشان دهد فشار نظامی بر یک کشور دارای موقعیت حساس انرژی، لزوما در مرزهای همان کشور محصور نمی‌ماند. اقتصاد جهانی شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته است و امنیت عرضه، حمل و بیمه در آن به اندازه حجم تولید اهمیت دارد. بخشی از هزینه تصمیم واشنگتن، از بازار نفت و فرآورده به مصرف‌کنندگان آمریکایی منتقل شد و سرانجام بر توان سیاسی رئیس‌جمهور برای پیشبرد برنامه‌هایش اثر گذاشت.

■ **جمع‌بندی**

آنچه می‌توان با قدری تسامح «هرمزگیت» نامید، رسوایی پنهان یا حادثه‌ای غیرملموس نیست، آشکار شدن هزینه سیاسی جنگی است که دولت ترامپ گمان می‌کرد می‌تواند آن را از زندگی رأی‌دهندگان دور نگه دارد. در فاصله چند ماه، ناامنی یک آبراه به افزایش هزینه سوخت، فشار بر کشاورزی و حمل‌ونقل، تشدید تورم و فرسایش اعتماد اقتصادی در آمریکا انجامید و در نهایت این فشار به شکست بزرگ جمهوری‌خواهان در انتخابات انجامید.

درس ماجرا برای رهبران آمریکا آن است که نمی‌توان هزینه جنگ علیه ایران را با وعده پیروزی نظامی از محاسبات مردم حذف کرد. ایران شبیه هیچ‌یک از کشورهای دیگری که آمریکا با آنها درگیر شد نیست. قابلیت‌ها و توانایی‌هایی در این جغرافیا وجود دارد که هر ابرقدرت مغروری را زمینگیر می‌کند. شاید گویاترین تصویر انتخابات کنگره آمریکا همین باشد.

شکست انتخاباتی جمهوری‌خواهان و افزایش فشار داخلی برای پایان دادن به جنگ علیه ایران

اعتبار سیاسی آمریکا زیر آوار جنگ


رضا رحمتی

انتخابات میان‌دوره‌ای سوم نوامبر ۲۰۲۶ آمریکا را باید فراتر از یک رقابت حزبی و جابه‌جایی کرسی‌های کنگره ارزیابی کرد. پیروزی دموکرات‌ها در هر ۲ مجلس نمایندگان و سنا، در شرایطی که جمهوری‌خواهان تا همین چندی پیش از اکثریت در هر ۲ نهاد برخوردار بودند، نشانه‌ای از فرسایش جدی اعتبار سیاسی دونالد ترامپ و زیر سؤال رفتن منطق حکمرانی او است. این شکست زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم رئیس قمارباز دولت تروریست آمریکا بخش مهمی از سرمایه سیاسی خود را بر وعده بازگرداندن عظمت آن کشور، کاهش هزینه‌های زندگی و پایان دادن به جنگ‌های پرهزینه خارجی بنا کرده بود اما اکنون جنگ علیه ایران به عاملی تبدیل شده که هزینه‌های آن در زندگی روزمره شهروندان آمریکا احساس می‌شود. به بیان دیگر، جنگی که قرار بود جلوه‌ای از اقتدار آمریکا باشد، به عاملی برای تضعیف اقتدار سیاسی رئیس‌جمهور تبهکار آن کشور تبدیل شد.

۱- هزینه جنگ تا مالیات پنهان بر خانوارهای آمریکایی

یکی از مهم‌ترین ابعاد تحول اخیر، تبدیل هزینه‌های سیاست خارجی به مساله‌ای معیشتی در داخل آمریکاست. جنگ علیه ایران دیگر صرفا موضوعی در محافل نظامی، امنیتی و دیپلماتیک واشنگتن نیست، بلکه آثار آن در قیمت سوخت، هزینه حمل‌ونقل، تورم و قدرت خرید خانوارها بازتاب پیدا کرده است. در واقع، شهروند آمریکایی که ممکن است هیچ ارتباط مستقیمی با تحولات غرب آسیا نداشته باشد، اکنون بخشی از هزینه تصمیمات نظامی رئیس دولت خود را در زندگی روزمره پرداخت می‌کند. این وضعیت را می‌توان نوعی «مالیات پنهان جنگ» دانست؛ مالیاتی که بدون تصویب قانون مالیاتی جدید، از طریق افزایش هزینه‌های زندگی بر دوش شهروندان قرار می‌گیرد.

داده‌های نظرسنجی مرکز تحقیقات پیو در اکتبر ۲۰۲۶ نشان می‌دهد ۷۳ درصد آمریکایی‌ها به‌شدت نگران افزایش بیشتر قیمت سوخت در نتیجه جنگ علیه ایران هستند. همچنین ۷۱ درصد از احتمال زخمی یا کشته شدن نظامیان آمریکایی ابراز نگرانی کرده‌اند. در نظرسنجی شورای شیکاگو نیز ۸۶ درصد پاسخ‌دهندگان معتقدند جنگ ضد ایران به هزینه زندگی در آمریکا آسیب زده است. نکته قابل توجه آن است که ۶۸ درصد آمریکایی‌ها جنگ را با توجه به هزینه‌های ممکن است یک دولت، عملیات نظامی را موفق ارزیابی کند، از خسارات وارد‌شده به طرف مقابل سخن بگوید یا مدعی تقویت بازدارندگی شود (که البته آن هم محل تردید بسیاری از ناظران بین‌المللی قرار گرفته است) اما جامعه هدف سیاست خارجی، یعنی شهروندان آمریکا، این عملیات را با معیار دیگری می‌سنجند: این جنگ چه چیزی به زندگی ما اضافه و چه هزینه‌ای بر ما تحمیل کرده است؟ اگر پاسخ شهروندان به این پرسش افزایش هزینه‌های زندگی، ناطمینانی اقتصادی و نگرانی از گسترش درگیری باشد، بدون هیچ دستاوردی، حتی ادعای پیروزی چندین‌باره نظامی ترامپ نیز نمی‌تواند (همان‌گونه که نتیجه انتخابات نشان داد) به سرمایه سیاسی تبدیل شود.

در همین چارچوب، نکته مهم انتخابات اخیر آن است که جنگ علیه ایران برای اغلب رأی‌دهندگان، مهم‌ترین موضوع بوده و به عامل مؤثر شکل‌گیری نارضایتی اقتصادی تبدیل شده است. بر اساس داده‌های شورای شیکاگو، ۸۶ درصد رأی‌دهندگان معتقدند جنگ به هزینه زندگی‌شان آسیب زده است. این آمار اهمیت زیادی دارد: آثار اقتصادی جنگ می‌تواند بر موضوعی اثر بگذارد که تقریبا همه رأی‌دهندگان با آن درگیرند. به این ترتیب، سیاست خارجی از مسیر معیشت وارد صندوق رأی می‌شود.

۴- بحران در ریاست ترامپ؛ خودشیفتگی سیاسی تا فرسایش اقتدار

شکست انتخاباتی جمهوری‌خواهان را باید از منظر بحران ریاست ترامپ نیز بررسی کرد. ترامپ سیاست را تا اندازه زیادی حول شخصیت خود، وفاداری شخصی و تصویر مسؤول قدرتمند سازمان‌دهی کرده است. در چنین الگویی، موفقیت حزب با موفقیت شخص و شکست حزب با زیر سؤال رفتن اقتدار او پیوند می‌خورد. این همان نقطه‌ای است که می‌توان از آن به عنوان بحران خودشیفتگی سیاسی ترامپ یاد کرد؛ نه به معنای تشخیص روان‌شناختی، بلکه به معنای آسیب‌پذیری شیوه ریاستی که اعتبار خود را به نمایش قدرت و پیروزی دائم گره زده است. هنگامی که انتخاباتی با چنین ابعادی به شکست متحدان سیاسی او منجر می‌شود، مساله فقط از دست رفتن کرسی‌ها نیست، بلکه شکاف میان تصویر خودساخته فرد شکست‌ناپذیر و واقعیت محدودیت‌های سیاسی او آشکار می‌شود.

این وضعیت برای جمهوری‌خواهان نیز دشوار است. آنان اکنون با این پرسش روبه‌رو هستند: تا چه اندازه باید هزینه تصمیمات شخصی و سیاست خارجی رئیس‌جمهور را ببردازند. پیروزی دموکرات‌ها در هر ۲ مجلس، امکان نظارت و فشار سیاسی بر ترامپ را افزایش می‌دهد و می‌تواند تصویب بودجه‌ها، تأیید انتصابات و پیشبرد برنامه‌های سیاست خارجی ترامپ را با دشواری مواجه کند. به همین دلیل، انتخابات اخیر را باید نوعی بازخواست سیاسی رئیس‌جمهور و حزب حامی او دانست؛ بازخواستی که از دل مطالبات اقتصادی و نگرانی‌های امنیتی جامعه آمریکا شکل گرفته است.

۵- پیامد راهبردی برای ایران؛ محدود شدن آزادی عمل یک دیوانه

از منظر منافع ملی ایران، اهمیت این تحول را نباید در این تصور ساده‌انگارانه خلاصه کرد که شکست جمهوری‌خواهان الزاما به تغییر سیاست آمریکا در قبال تهران منجر خواهد شد. ساختار سیاست خارجی آمریکا و اجماع بخش‌هایی از نخبگان سیاسی آن کشور درباره مهار ایران، مستقل از ترکیب حزبی کنگره نیز می‌تواند تداوم داشته باشد. با این حال، آنچه تغییر کرده، محیط سیاسی تصمیم‌گیری در واشنگتن است. رئیس دولتی که با نارضایتی گسترده اقتصادی، کاهش محبوبیت و از دست دادن اکثریت کنگره مواجه است، برای تداوم یک سیاست نظامی پرهزینه با محدودیت‌های بیشتری روبه‌رو خواهد شد.

دموکرات‌ها نیز پیش از انتخابات نشان داده بودند کاهش هزینه‌های زندگی و پایان جنگ علیه ایران را از اولویت‌های اصلی کنگره آینده می‌دانند. در نظرسنجی ای‌پی و نورک، ۸ نفر از هر ۱۰ رأی‌دهنده، کاهش هزینه‌های زندگی و ۷ نفر از هر ۱۰ نفر، پایان جنگ علیه ایران را از اولویت‌های اصلی کنگره بعد معرفی کرده‌اند. بنابراین فشار برای بازنگری در سیاست جنگ صرفا مطالبه بخشی از پایگاه انتخاباتی دموکرات‌ها نیست، بلکه می‌تواند به مطالبه‌ای فراتر از مرزبندی‌های حزبی تبدیل شود. البته این تحول به معنای آن نیست که ایران باید تغییر ترکیب کنگره را معادل پیروزی قطعی دیپلماتیک بداند. دولت آمریکا ممکن است همچنان از ابزارهای تحریمی، فشار سیاسی یا حتی تهدید نظامی استفاده کند اما واقعیت آن است که از فردای انتخابات، هزینه داخلی تقابل افزایش یافته و امکان اجماع سیاسی برای یک درگیری طولانی‌مدت دشوارتر شده است؛ حتی اگر ترامپ تا ۲ سال دیگر هم رئیس‌جمهور آمریکا بماند. این محدودیت، بخشی از ظرفیت راهبردی ایران در مواجهه با سیاست فشار و تهدید خارجی محسوب می‌شود.

۶- قدرت بدون محاسبه هزینه، اعتبار نمی‌سازد

انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۲۶ یک پیام مهم برای سیاست آمریکا دارد: قدرت نظامی زمانی به اعتبار سیاسی تبدیل می‌شود که بتواند برای جامعه داخلی نیز منفعت ملموس ایجاد کند و این دقیقا همان چیزی است که من بارها از آن تحت عنوان «تاب‌آوری ملی» یا بالا بردن ظرفیت وفاداری سیاسی جامعه به نظم سیاسی یاد کرده‌ام و در یادداشت‌های گوناگون نوشتم هر دولتی بتواند ظرفیت زیرساختی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود را با این جنگ همراه کند و اصطلاحا بر هزینه‌های جنگ برای جامعه و سیاست خود سوار شود، پیروز میدان خواهد بود و حالا مشخص می‌شود صبر و ابهام استراتژیک ایران پاسخ داده است. اگر دولتی بتواند در میدان نظامی ادعای دستاورد داشته باشد اما در خانه با افزایش هزینه‌های زندگی، نارضایتی عمومی و شکست انتخاباتی مواجه شود، میان قدرت سخت و اعتبار سیاسی آن شکاف ایجاد شده است. این همان ورشکستگی اعتبار سیاسی جنگ است؛ وضعیتی که در آن ابزار قدرت، به جای تقویت جایگاه رئیس یک کشور، هزینه‌های حکمرانی او را افزایش می‌دهد.

برای ایران، این تجربه یک نکته راهبردی دارد: مواجهه با قدرت‌های بزرگ فقط در میدان نظامی یا در محاسبات دیپلماتیک خلاصه نمی‌شود؛ پایداری سیاسی و اقتصادی تصمیمات آنان نیز بخشی از معادله قدرت است. آمریکا از توان نظامی و اقتصادی گسترده‌ای برخوردار است اما این توان به معنای مصونیت از پیامدهای داخلی تصمیمات خارجی نیست. جنگ علیه ایران نشان داد حتی یک قدرت بزرگ نیز ناگزیر است میان اهداف ژئوپلیتیک، ظرفیت اقتصادی و تحمل سیاسی جامعه خود توازن برقرار کند. هنگامی که این توازن بر هم بخورد، هزینه جنگ از میدان نبرد فراتر می‌رود و سرانجام خود را در صندوق رأی نشان می‌دهد.

وقتی بخش خصوصی بر آینده شرط می‌بندد

سیگنال امید



فرامرز کلهر

در تحلیل‌های کلاسیک اقتصاد سیاسی، رفتار سرمایه‌گذاران همواره به عنوان آیینه وضعیت پایداری و امنیت اقتصادی یک کشور شناخته می‌شود؛ چرا که سرمایه، ذاتا موجودیتی محافظه‌کار و در جست‌وجوی پیش‌بینی‌پذیری است. از همین رو، در منطق رایج بازارهای جهانی، زمانی که یک اقتصاد تحت فشار قرار می‌گیرد و با متغیرهایی همچون تنش‌های ژئوپلیتیک و شرایط نیمه‌جنگی روبه‌رو می‌شود، جریان سرمایه معمولا ۲ واکنش نشان می‌دهد: یا به سمت گزینه‌های بسیار محافظه‌کارانه و بی‌خطر متمایل می‌شود، یا در فرآیند «فرار سرمایه»، از مرزها عبور می‌کند. حال در چنین شرایط پرریسک و پرتلاطمی، مشاهده حرکت سرمایه‌های کلان بخش خصوصی به سوی پروژه‌های عظیم، فیزیکی و زیرساختی، پدیده‌ای است که فراتر از یک تحلیل ساده بازاری، نیازمند بازخوانی در لایه‌های عمیق‌تر اقتصاد سیاسی است.

راه‌اندازی یک پروژه عظیم فیزیکی و تجاری، همچون ایجاد یک «شهر نمایشگاهی» برای یکی از حساس‌ترین بازارهای مصرفی ایران، فراتر از یک معامله تجاری یا یک فرصت‌طلبی ساده است. افتتاح پروژه‌هایی مانند «اتوپلازا تهران» به عنوان بزرگ‌ترین کانون متمرکز بازار خودرو، در واقع یک اعلام حضور استراتژیک و یک پیام سیاسی - اقتصادی به تمام بازیگران بین‌المللی محسوب می‌شود. در شرایطی که سیاست‌های فشار حداکثری، تحریم‌ها، تهدیدها و عملیات‌های روانی دشمن، همگی با هدف ایجاد شوک در روان اقتصاد و ایجاد فضای عدم اطمینان عمل می‌کنند، تصمیم بخش خصوصی برای تثبیت سرمایه در یک ساختار فیزیکی و ماندگار، در حقیقت یک مقاومت ساختاری است. این اقدام، سیگنالی به دنیای اقتصاد ارسال می‌کند: «با وجود تمام ابهامات و ابهام‌سازی‌های عمدی، ما بر وجود یک آینده درخشان باور داریم».

این جسارت اقتصادی، برخلاف آنچه ممکن است در نگاه نخست به نظر برسد، در واقع یک آزمایش اعتماد است. بخش خصوصی با این حرکت، در پی ایجاد زیرساختی است که بتواند از طریق تجمیع و ساختارمند کردن، از لجام‌گسیختگی بازارهای سنتی و پراکنده بکاهد. این تنها یک سرمایه‌گذاری در زمین و ساختمان نیست، بلکه یک سرمایه‌گذاری بر نظم و شفافیت است. در واقع، این حرکت نشان می‌دهد بخش خصوصی اصیل، برخلاف رویکردهای کوتاه‌مدت و سودجویانه که تنها به دنبال بهره‌برداری از نوسانات است، به دنبال گذار از اقتصاد «فرصت‌های گذرا» به سمت اقتصاد «ساختارمحور و پایدار» است. در اینجا باید میان «سود تجاری» و «اعتماد به آینده» تفکیک قائل شد، زیرا در شرایط عدم اطمینان، ریسک پروژه‌های فیزیکی و بزرگ افزایش می‌یابد و منطق صرفا سودآور بودن نمی‌تواند توجیه‌کننده چنین حجم از سرمایه‌گذاری در میانه بحران باشد. بنابراین محرک اصلی این حرکت را باید در باور به پایداری بازار داخلی جست‌وجو کرد؛ امیدی که ریشه در این واقعیت دارد که چرخ اقتصاد، به رغم تمام تنش‌ها، به سمت ساختارمندی حرکت خواهد کرد.

اما چه منطق اقتصادی، سرمایه‌گذاران را در چنین فضای متلاطمی به سوی پروژه‌های فیزیکی و حجیم می‌کشاند؟ پاسخ در مفهوم «جرم اقتصادی» و «تاب‌آوری ساختاری» نهفته است. اقتصاد ایران، به رغم تمام تکانه‌های جنگی و فشارهای بین‌المللی، همواره نشان داده به دلیل گستردگی ابعاد و تنوع منابع، توانایی عجیبی در هضم بحران‌ها دارد. تجربه سال‌های اخیر ثابت کرده حتی در سخت‌ترین دوران‌های تحریم و محاصره، زنجیره تأمین کالا قطع نشد، تولید ملی پابرجا ماند و بازار، با وجود نوسانات شدید، هرگز از چرخه فعالیت خارج نشد. این تاب‌آوری تکرارشده، به بخش خصوصی اطمینان می‌دهد بازار داخلی به عنوان یک پناهگاه اقتصادی، همچنان پتانسیل‌های رشد خود را حفظ کرده است.

بنابراین سرمایه‌گذار در اینجا نه بر اساس توهم، بلکه بر اساس واقعیت‌های تاریخی تصمیم می‌گیرد. او می‌داند در اقتصادهای بزرگ، بحران‌ها موقتی هستند. در این میان، استراتژی بخش خصوصی اصیل و ریشه‌دار از حالت «بقا» به حالت «ساختن» تغییر یافته است. کسانی که در سخت‌ترین روزها، زیربنای ساختارهای جدید اقتصادی را بنا می‌کنند، در واقع در حال تثبیت جایگاه خود برای آینده هستند. این یک پیش‌بینی استراتژیک است: کسانی که در دل بحران، زیربنای نظم را می‌سازند، در آینده، رهبران بازار خواهند بود.